

به نام خدا

-
- سرشناسه: براسیئر، ری، ۱۹۶۵-م. Brassier, Ray, 1965-
عنوان و نام پدیدآور: نیستی از بند رسته: روشنگری و انقراض/ری برسیه؛ ترجمه سید محمد جواد سیدی؛
ویراستار احمد شهدادی.
مشخصات نشر: تهران: هرمس، ۱۴۰۴.
مشخصات ظاهری: ۳۴۳ص.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۵۶-۴۴۴-۱
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
یادداشت: عنوان اصلی: Nihil unbound : enlightenment and extinction, 2009.
یادداشت: کتابنامه.
یادداشت: نمایه.
موضوع: نیهیلیسم (فلسفه) Nihilism (Philosophy)
واقع گرایی Realism
طبیعت گرایی Naturalism
شناسه افزوده: سیدی، سید محمد جواد، ۱۳۶۶ -
رده بندی کنگره: B۸۲۸/۳
رده بندی دیویی: ۱۴۹/۸
شماره کتابشناسی ملی: ۱۰۴۱۵۱۰۳
اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا
-

— نیستی —

از بند رسته

— روشنگری و انقراض —

— ری برسیه —

— ترجمهٔ سید محمد جواد سیدی —



این کتاب ترجمه‌ای است از:

Nihil Unbound: Enlightenment and Extinction

Ray Brassier

Palgrave Macmillan, London, 2007

نیستی از بند رسته: روشنگری و انقراض

ری برسیه

ترجمه سید محمدجواد سیدی

ویراستار: احمد شهدادی

طراح جلد: حبیب ایلون

چاپ اول: ۱۴۰۵

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

چاپ: رسام

همه حقوق محفوظ است.

تهران، خیابان ولی عصر، بالاتر از میدان ونک، شماره ۲۴۹۳

تلفن: ۸۸۷۹۵۶۷۴



فهرست

مقدمه نویسنده بر ترجمه فارسی / نه

درآمد / ۱

بخش اول: نابود کردن تصویر مستقر

۱. آپویتوز باور / ۷

۲. مرده‌نمایی روشنگری / ۴۳

۳. معمای رئالیسم / ۶۷

بخش دوم: آنا تومی نفی

۴. از بند رها نیدن خلا / ۱۲۵

۵. هیچ بودن / ۱۵۱

بخش سوم: پایان زمان

۶. صورت ناب و تهی زمان / ۱۹۱

۷. حقیقت انقراض / ۲۵۳

یادداشت‌ها / ۲۹۵

کتاب‌شناسی / ۳۲۳

نمایه / ۳۳۳

ما را نه کاری است و نه جایی

ما نیستانیم، ما بی کسانیم.

تامس لیگوتی

مقدمه نویسنده بر ترجمه فارسی

این کتاب را بیست سال پیش نوشتم. از آن زمان اندیشه من تغییرات قابل توجهی را از سر گذرانده است. هرچند کتاب حاوی مطالبی است که دیگر مقبول من نیست، بخش زیادی از آن همچنان معتبر است. تعیین این که چه بخشی از آن را کنار می گذارم و چه بخشی را حفظ می کنم، مستلزم تعیین این است که کتاب در پی انجام چه کاری بود. کتاب دنباله آثار قبلی من بود که طی آن تقابلی را بین پدیدارشناسی و ماتریالیسم ایجاد کردم.^۱ پدیدارشناسی تجربه معنا را — که به شکلی غیرممکن^۲ توصیف می شد — به سطح نوعی امر استعلایی تاریک برکشیده بود که هیچ میزان روشنگری، چه عقل گرا و چه تجربه گرا، قادر به نفوذ به آن نبود. در برابر این برکشیدن سوژکتیویته، به نظر می رسید که ماتریالیسم تنها در مسیر رو به پایین سقوط می کند، به درون اثره، و معنا را به نیروها یا مکانیسم های بی معنا فرومی کاهد. اما ادعای شناخت این نیروها یا مکانیسم ها بلاواسطه به پرسش هایی کانتی در باب اعتبار ایژکتیو شناخت دامن زد که تجربه گرایی نمی توانست پاسخ معتبری به آن ها بدهد. فیزیک ماده را در هم کوبیده بود، آن را به ساختارهای ریاضیاتی ای فروپاشیده بود که معقولیت آن ها ظاهراً متضمن نوعی تضایف سوژکتیو

۱. این در واقع رساله دکتری برسیه است. — م.

Alien Theory: The Decline of Materialism in the Name of Matter, PhD thesis, University of Warwick, Department of Philosophy, 2001.

2. Non-apophantically

بود. پدیدارشناسی منبعی برای این تضایف و معقولیت عرضه کرد. اما اگر ماتریالیسم تقدم سوژکتیویته را نفی می کرد بدون اینکه توصیفی بدیل از معقولیت ماده عرضه کند، آیا این چیزی جز پسرقتی متافیزیکی محسوب می شد؟ امکانی جذاب در این تقاطع رخ می نماید. من دریافته بودم که چقدر لعن و نفرینی که نثار نیهیلیسم می شد ماتریالیسم را آماج خود قرار می داد، دقیقاً از این جهت که ماتریالیسم در پی حذف ایدئالیته بود. آنچه مانع ماتریالیسم متافیزیکی می شد تکیه آن بر ایدئالیتۀ مطرودی بود که می کوشید امر ایدئال را حذف کند. به جای تلاش برای فروکاست یا حذف سوژکتیویته استعلایی، چرا آن را از واپسین بقایای جوهر تجربی نپالاییم و به قدرت تخلیه ای تبدیلیش نکنیم که معقولیت را از معنا جدا می کند؟ ماتریالیسم می تواند از حفاظ متافیزیکی خود رها شود اگر به جای رد کردن قدرت نابودگر ایده، آن را بپذیرد. پیگیری پروژه روشنگری، با تکیه بر این رانۀ قدرت تخلیه کننده، می توانست تبعیت معقولیت از معنای غیر-سلبی را واژگون کند. به جای توصیف روشنگری بر مبنای محدودیت های معنا-تاهی هستی که توسط هایدگر و وارثان او توصیف شد- روشنگری می تواند معنا را از طریق افشای محدودیت های هستی مشخص کند، یعنی با افشای خلأ بی مرزی که جهان تجربه را احاطه کرده است؛ نیستی ای که نه متعلق به وفور باز نمودناپذیر هستی نسبت به هستندگان، گزافگی پدیدارشناختی حاضر سازی بر آنچه حاضر است، بلکه خلأ امحاگری است که هم حضور و هم حاضر سازی را منهدم می کند: تخلیه هستی که مبنای آغاز و پایان تجربه است. مقصود من از «انقراض» همین است: نه پایان گونه زیستی یا پایان نوع انسان، بلکه تعلیق تفاوت معنادار بین آغاز و پایانی که نوع انسان از طریق آن تاکنون مبادرت به جهت یابی کرده است. انقراض عبارت است از پایان معقول معنا، و نیز پایان معنا به مثابۀ پایان. نه مرگ بلکه از بین رفتن تفاوت بین حیات و مرگ- نه به مثابۀ توان زنده جذب مرگ بلکه به مثابۀ تفریق توان و کسر کردن تفاوت بین حیات و مرگ، غایت و بی غایتی. انقراض، با فهم پذیر کردن پایان معنا، پیوستگی فهم پذیری به معنا را از بین می برد. به بند کشیدن انقراض توسط سوژه، که در پایان کتاب حاضر به آن اشاره می شود، هدفش گشودن کیهان معقول بود از طریق رهانیدن اندیشه از معنای زمینی آن. یا دست کم وعده ای که کتاب می داد این بود.

متأسفانه این فریب که راهنمای کار بود معیوب از کار درآمد. مبنای مفهومی تمایز نهادن بین معنا و فهم‌پذیری متکی بر مقدمات پدیدارشناختی‌ای بود که کتاب مدعی ابطال آن‌ها بود. منطق «یک‌سویه» نفی که من علیه منفیت دیالکتیکی پیش کشیدم، امکان تعیین انضمامی نفی و در نتیجه ساخت سوژه‌ای را که قادر به ایجاد تفکیک بین معقولیت و معنا یا مفهوم‌سازی از فهم باشد ناممکن ساخت. تفکیک انقراض، به‌خاطر بی‌مرز بودن، فارغ از «یک‌جانبگی‌اش»، به تفاوتی صوری و نه واقعی فروکاسته شد. در نتیجه، دریافتم که توصیفی غیرپدیدارشناختی از معنا، که قصدیت را در رفتار زبانی و نه فهم پیشاهستی‌شناختی مبتنی سازد، می‌تواند منطق معنایی فراهم کند — مبتنی بر استنتاج مادی — که مفهوم‌پردازی و فاهمه را وحدت می‌بخشد بدون اینکه دومی را تابع اولی سازد، و در نتیجه نیاز به تفکیک آن‌ها را بلاموضوع سازد. این چیزی بود که در آثار ویلفرید سلارز یافتم، فیلسوفی که تمایزی بین تصاویر بارز و علمی ایجاد کرد و من از آن برای مشخص کردن پروژه خود بهره بردم اما ندانستم که توصیف استنتاج‌گرای خود او از معنا بسیاری از شکاف‌هایی را که من با آن‌ها دست‌به‌گریبان بودم رفع می‌کند؛ دست‌کم شکاف بین فهم عملی و هوش نظری را. درک این مطلب مرا به درون جهان سلارز فروبرد و به درک جدیدی از ژرفای تیزبینانه و بازه طبیعت‌گرایی کانتی او رسیدم که مرا از متفکران فرانسوی‌ای که پیش‌تر به آن‌ها تکیه داشتم (لاروئل، بدیو، میسو) به‌جانب کانت و هگل بازگرداند. تقدم عمل زبانی در توصیف سلارزی از اندیشه و معنا بر من آشکار کرد که تأثیر حقیقی منازعات متافیزیکی در باب رئالیسم، ماتریالیسم و ایدئالیسم که مرا مشغول کرده بود تنها در بستر کردارهای اجتماعی و صور حاصل از این کردارها قابل عرضه بود. این شد که من به کشف اهمیت عظیم و تحول‌بخش کار مارکس نائل شدم که پروژه روشنگری رادیکال را از خلال عینک انقلاب اجتماعی می‌نگرد. این دغدغه پژوهش فعلی من و قسمت بعدی کتاب حاضر است، یعنی بی‌تقدیری: آزادی و میرایی پس از مارکس، که مبانی معرفتی و متافیزیکی آن را در بستری اجتماعی و سیاسی مطرح می‌کند. سرمایه است که اندیشه و حیات را از طریق صور اجتماعی‌ای پیوند می‌زند که ما را مجبور به بازآفرینی آن‌ها می‌کند و کردارهایی که ما را به تبعیت و فرمان‌بری ملزم می‌سازد.

باید مراتب تشکر عمیق خود را از سید محمدجواد سیدی بیان کنم که در کار ترجمه این کتاب به فارسی دقت و ملاحظه بسیار به کار برده است. مفتخرم که تلاش‌های من، هرچند ناقص و ناتمام، در دسترس خوانندگان جدیدی قرار می‌گیرد.

ریموند برسیه

بیروت، ژانویه ۲۰۲۶

درآمد

«از زمان کوپرنیکوس، انسان در حال دور شدن از مرکز

به سمت X بوده است.»

(فریدریش نیچه ۱۸۸۵)^[۱]

«هرچه کیهان فهم پذیرتر می شود، بی معناتر به نظر می رسد.»

(استیون واینبرگ ۱۹۷۸)^[۲]

اصطلاح «نیهیلیسم» اصطلاحی است نخ نما. مطالب بسیاری در مورد آن نوشته شده است و هرگونه حس اضطراری که این واژه زمانی برمی انگیزد، به واسطه حضور افراطی آن از رونق افتاده است. نتیجه لفظی است با آشنایی بیش از حد ملالت بار و عدم تعین بسیار. با وجود این، کمتر موضوعی در مباحث فلسفی چنین تأثیر بلافاصله ای بر افراد می گذارد (آن هم افرادی که هیچ علاقه ای به مسائل فلسفی ندارند): نیهیلیسم در «پیش افتاده ترین» درکی که از آن وجود دارد بیانگر این است که وجود بی ارزش است. کتاب حاضر برآمده از این اعتقاد است که این سخن به ظاهر مبتذل درون خود ژرفاهایی را نهان داشته است که هنوز فلاسفه آن را بیان نکرده اند، هرچند مقادیر عظیمی کتب تخصصی و مقالات در باب این موضوع نگاشته شده است. هرچند ادبیات فلسفی در مورد نیهیلیسم بسیار عظیم است، از جمله کتب متعددی که من از آن ها بسیار آموخته ام، دلیل نگارش کتاب حاضر این اعتقاد بود که مطالب فلسفی مهم و بنیادینی همچنان ناگفته باقی مانده و در بُن رساله های فاضلانه

در باب خاستگاه‌های تاریخی، تبعات معاصر و تضمینات درازمدت نیهیلیسم مدفون شده است. در واقع، این جنبه‌های موضوع چنان مشخص شده‌اند که ساده‌ترین راه برای تشریح هدف این کتاب این است که توضیح دهیم کتاب حاضر چه کاری نمی‌کند. نخست و پیش از هر چیز، کتاب حاضر قصد ندارد نیهیلیسم را همچون نوعی بیماری در نظر آورد، یعنی بیماری‌ای که مستلزم تشخیص پزشکی و تجویز پادزهر باشد. اما در عین حال کتاب ستایش شور تنهایی به‌مثابه‌ی خاکریز و پناهگاه نخوت متافیزیکی (Crtichly 1997)، یا تجلیل از عدم تعین تفسیر به‌مثابه‌ی رهایی از کلی‌گرایی سرکوبگر عقل‌گرایی روشنگری نیز نیست (Vattimo 1991 & 2004). همچنین این کتاب قصد ندارد اقتدار عقل را در برابر شکاکیت و عقل‌ستیزی احیا کند، چه با دفاع از افلاطون‌گرایی در برابر حملات اگزیستانسیالیسم هایدگری (Rosen 2000) و چه با دفاع از هگلیانیسم در برابر حملات پسامختارگرایی فرانسوی (Rose 1984). آخر اینکه، کتاب نمی‌کوشد نوعی تبارشناسی مفهومی نیهیلیسم (Cunningham 2002)، یا پیشاتاریخ انتقادی این مسئله (Gillespie 1996)، یا مروری بر شاخه‌های مختلف آن در فلسفه و ادبیات قرن نوزده و بیست (Souche-Dagues 1996) باشد.

دو اعتقاد بنیادین کتاب بدین قرارند. نخست اینکه افسون‌زدایی از جهان به‌مثابه‌ی پیامد روندی که طی آن روشنگری «زنجیره‌ی عظیم هستی» را از هم گسست و «کتاب جهان» را مخدوش کرد پیامد ضروری توان درخشان عقل است، و در نتیجه، بُردار نیروبخش کشف عقلانی است، و نه فروکاستی مصیبت‌بار. آثار جان‌اتان ایزریل منبع مستقیم و الهام‌بخش این تصور بودند. روایت استادانه‌ی او از نقش مهم فلسفه در نافذترین انقلاب فکری دوهزار سال اخیر (که همچنان ادامه دارد) اصلاحیه‌ی ضروری‌ای است بر موج تجدیدنظرطلبی ضدروشنگری که بخش اعظم فلسفه‌ی سده‌ی بیستم با آن هم‌دست بوده است. (۳) افسون‌زدایی از جهان مستحق آن است که همچون دستاورد بلوغ فکری از آن تجلیل شود، نه اینکه همچون عسرتی توان‌فرسا بر آن مویه کنند. دومین اعتقاد بنیادین کتاب این است که نیهیلیسم، برخلاف آنچه یاکوبی و بسیاری از فلاسفه‌ی دیگر از زمان او تاکنون گفته‌اند، تشدید پاتولوژیکی سوپزکتیویسم نیست، که جهان را امحای می‌کند و واقعیت را به متضایف آگوی مطلق فرومی‌کاهد،

بلکه برعکس، نیهیلیسم هم‌بسته‌گریزناپذیر این اعتقاد رئالیستی است که واقعیتی مستقل از ذهن وجود دارد که، علی‌رغم نارسایی‌های انسان و گستاخی او، به وجود ما بی‌اعتنا است و هیچ وقعی به «ارزش‌ها» و «معانی‌ای» که همچون پرده‌ای بر روی وجود خویش می‌کشیم تا آن را مطبوع‌سازیم نمی‌نهد. طبیعت نه «خانه» ما یا هیچ‌کس دیگری است نه نیای بخشاینده‌ما. فلاسفه بهتر است از هرگونه تلاش بیشتر برای تثبیت مجدد معناداری وجود، غایتمندی حیات، یا ترمیم هماهنگی ویران‌شده انسان و طبیعت احتراز کنند. فلسفه نباید برده‌اعتماد به نفس رقت‌انگیز آدمی باشد. نیهیلیسم نه مخصصه‌ای وجودی بلکه فرصتی نظری^۱ است. اندیشیدن منافع‌دار که با منافع زیستن تلاقی نمی‌کند؛ در واقع، این منافع با منافع حیات در نبرد بوده‌اند. این امکان اخیر است که کتاب حاضر در تلاش برای بررسیدن آن است. نقاط ضعف آن بارزند، و شوربختانه، فاصله بین آرزو و توان یعنی اینکه فلسفه آن‌قدر فراگیر و تام‌وتمام نیست که بتواند مدعای خود را به‌شکل متقاعدکننده‌ای مطرح کند. بسیاری مسائل دیگر باید اثبات شود برای پرداختن استدلالی چنان مستحکم که بتواند در برابر حملات شکاکانه بایستد، حملات و پاسخ‌هایی که مقاصد اصلی کتاب بی‌شک بدان‌ها دامن خواهد زد. با وجود این، درون‌مایه‌های مطرح‌شده در اینجا، هرچند به شکلی رضایت‌بخش عرضه نشده‌اند، اما باید آن‌ها را تلاش‌هایی ابتدایی در پژوهشی تلقی کرد که امیدوارم در آثار بعدی بیشتر آن را بسط دهم.

کتاب سه بخش دارد. فصل ۱ معرفی درون‌مایه بخش نخست کتاب است، یعنی «نابودکردن تصویر مستقر»، از طریق بررسی تمایزی که ویلفرد سلارز بین تصاویر «مستقر» و «علمی» از «انسان-در-جهان» عرضه می‌کند. این فصل آغازین سپس به رویارویی بین مدعیات هنجارین گفتمان روان‌شناختی عامه می‌پردازد، و علم درحال‌ظهور شناخت که باور به «باور» را کاملاً حذف می‌کند تا ذهن را بار دیگر در تصویر علمی جای دهد. فصل ۲ به نقد نافذ آدورنو و هورکهایمر بر عقلانیت علمی می‌پردازد، نقدی که به نام تصور بدیلی از نسبت بین عقل و طبیعت پیش می‌رود که متأثر از هگل و فروید است. فصل ۳، فصل آخر بخش اول، نقد کانتن

میسو بر «تضایف‌گرایی» را بررسی می‌کند که در بنیان روایت کانتی-هگلی نسبت بین عقل و طبیعت جای دارد، و سپس به مشکلات موجود در تلاش خود میسو در جهت احیای شهود ریاضیاتی می‌پردازد. بخش دوم کتاب «آنا‌تومی نفی» را ترسیم می‌کند و با فصل ۴ آغاز می‌شود، که ارزیابی راه‌حل الن بدیو برای معضلات پیش روی میسو است وقتی که از طریق تصویری تفریقی از هستی که از ایدئالیسم شهود احتراز می‌کند، به شهود عقلانی متوسل می‌شود، اما به بهای نوعی ایدئالیسم به همین میزان مشکل‌ساز، یعنی ایدئالیسم نگاشت.^۱ فصل ۵ می‌کوشد راهی به بیرون از بن‌بست بین ایدئالیسم تضایف از یک سو و ایدئالیسم شهود ریاضیاتی و نگاشت از سوی دیگر بیابد، آن هم از طریق تکیه بر اندیشه فرانسوا لاروئل به‌منظور بسط نوعی رئالیسم نظری که بر مبنای یک منطق غیردیالکتیکی نفی عمل می‌کند. بخش سوم و پایانی کتاب، «پایان زمان»، می‌کوشد این منطق را به کار بندد. نخست در فصل ۶ کارکرد هستی‌شناختی‌ای که هایدگر در هستی و زمان و دلوز در تفاوت و تکرار به مرگ و زمان نسبت می‌دهند به‌شکل انتقادی بازسازی می‌شود. در نهایت، فصل ۷ روایت نیچه از چیرگی بر نیهیلیسم را در پرتو بصیرت‌های انتقادی بسط یافته در فصول قبل دوباره بررسی می‌کند، و سپس باز-نگاشت نظری‌ای از نظریه رانه مرگ فروید عرضه می‌کند که طبق آن والایش رانه مرگ کلید درک نسبت نزدیک بین خواست شناخت و خواست نیستی است.

متشکرم از دن بانیارد، مایکل کار، مارک فیشر، گراهام هارمن، رایین مکی، داستن مک‌ورتر، نینا پاور، دن اسمیت، آلبرتو توسکانو، و همکارانم در مرکز پژوهش در باب فلسفه مدرن اروپایی: اریک الیه، پتر هلوارد، کریستین کرزلیک، استوارت مارتین، پتر آزبورن، استلا سندفورد.

تشکر ویژه خود را نثار دامین ویل می‌کنم که در آماده‌سازی نهایی دست‌نوشته همکاری کرد، و مهم‌تر از همه، میشل اسپیدل.

بخش اول

نابود کردن تصویر مستقر